

بدزد ز تو آذوقه تو موش  
کشی شاهد مفقوده در آغوش  
تو هم باده عزت بکنی نوش  
ترا داده خدا جرزه و هوش  
بکش پند مرا همچو کهر گوش

بگوئیم بگوئیم و بگوئیم

مثال

تبه کرد دلم را بسلامی  
(لا ادری)

توئی گرسنه هم تشنه بر این گنج  
برون ار کنی از کله خود ترس  
بشومی اگر از لوث هوس دست  
نشی کم زر قیبت به تن و فکر  
ز جا خیز و چو اخگر گذر از جان  
۱۵- مقصور مکفوف محذوف  
مفاعیل مفاعیل و فعولن

سیه چشم سیه زلف غلامی

مثال از نگارنده

که مغموم نشد چون کنم آخر  
کند جای مرا هم شده باور  
از این روی تن و جان همه لاغر  
که هر خشک کنون سوخته با تر  
چه غم سوخت در آن گرتنم آذر  
بدر شیر بنوشیده ز مادر  
شود بخت باو ناصر و یاور  
ببردند چو بدگاره بداور  
اگر هست دلیلی، تو بیاور

بگوئیم و بگوئیم و بگوئیم

مثال از نگارنده

که دبری بود افتاده بچاهم  
ندانم به کجا بوده گناهم

به پاخیز و بیاور می و ساغر  
چو گفتند که میخواره بدوزخ  
بیک چند نخوردم می و کردم  
نه فرق است به خشک و تر دنیا  
به مینو است مرا حال، چشمم  
فلک برد ز دندان من از غم  
گنه کرد چو هر کس، بچه علت؟  
نکرد آنک گناهی ز چه رویش  
تفهمید چو اخگر سر و بن را  
۱۶- مکفوف محذوف

مفاعیل و مفاعیل و فعولن

ز سر هوش وز سینه رود آهم  
گرفتار بزنجیر عذابم

که اینک ستم و کینه دشمن  
شکستم بفراید چو بیفتد  
نبودم نه سرو بن ز بازی  
ندانم به کجا شد گذر من  
نه نامه بنوشتم نه بخواندم  
چه تدبیر که در قید غم من  
نه جاهم بد و نه مال و نه ملکی  
جز این هیچ ندانم که بدانم  
مسلم همه این است و جز این نه  
چنینم شده تقدیر و چه چاره  
غم اخگر از این رنج نباند  
۱۷ - اخرب مقبوض هسبع  
مفعول و مفاعیلن مفاعیلان

فکنده همه را جاه و مرا هم  
بسر تا سر بگذشته نگاهم  
نه فرمانده هنگ و نه سپاهم  
ندانم ز کجا کج شده راهم  
ندانم ز چه رو نامه سیاهم  
چه تقصیر که من نوکر شاهم  
که کس رشک و حسد برده بجاهم  
بهر نحوه بیک بساره تباہم  
بس معرکه افتاده  $\equiv$  لاهم  
اگر خواهم و هر گاه نخواهم  
که تسلیم بفرمان الهم  
گفتیم و گویمت بگویم گوی

مثال

بر دست نهاده ساغر زرین

(لا ادری)

مثال از نگارنده

از بس دو دلی بیکدگر کسردیم  
شد راز نهان دل بهر کس فاش  
نه صالح طلب بموقع بزمیم  
با درد از آن قرین و دمسازیم  
آن است که در دل خودی خواریم  
هر چند به گوی سرخورد چو گان  
این است که ما بیای خود خواریم  
هر نوع نشست طاس محکومیم